



## سواد و بیاضِ نمیدیده (خاطره‌ای از یک دیدار)

حمیدرضا قلیچ خانی

گفتند: «کشفِ جدید چه کرده‌ای؟» و من هم که منتظر چنین جمله‌ای بودم، فوراً چهار پنج طرح کتاب و مقاله‌ی اخیرم را از کیف بیرون آوردم و با خواندنِ بیتِ زیر به ایشان دادم:

رانِ ملخی نزد سلیمان بردن  
عیب است ولیکن هنر است از موری

عنوان مقاله‌ها «احوال و آثار مجنون رفیقی»، «همگامی و همخوانی خوشنویسی و ادبیاتِ فارسی»، «کتیبه‌نگاری در شبه‌قاره‌ی هند»، «سهمِ کاتبان هندو در ادب فارسی» و ... بود. استاد مشغولِ تورق شدند و نگاهِ من هم به چهره‌ی ایشان تا عکس‌العملشان را ببینم. پس از دو سه دقیقه گفتند که: «آقای کاشانی اینها را دیده‌اند؟» عرض کردم که آقای کاشانی را از نزدیک نمی‌شناسم و از طریق یکی از نسخه‌پژوهان کتابخانه‌ی مجلس، یکی-دو مقاله برای ایشان فرستاده‌ام ولی پاسخی نداده‌اند و به این جهت است که تا این شماره (۱۳) با مجله‌ی نامه‌ی بهارستان همکاری نکردم. استاد مقاله‌ها را روی میز گذاشتند و گوشه‌ی تلفن را برداشتند و شماره‌ای گرفتند و پس از احوالپرسی مختصر گفتند: «آقای کاشانی، الان فلانی اینجا است و چند مقاله دارد که همگی قابل چاپ هستند و فردا برایتان می‌آورد.» و گوشه‌ی را گذاشتند. من که غرقِ خجالت شده بودم از ایشان سپاسگزاری کردم و همراه دوستم از استاد خداحافظی کردیم.

صبح روز یکشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۸۸ به استاد افشار زنگ زدم و درخواست دیدار کردم و ایشان همچون همیشه با مهربانی پذیرفتند. یادآوری کردم که «جناب استاد! مانند هر دیدار، یکی از دوستان که تاکنون شما را ندیده است، التماس دیدار دارد.» گفتند: «همراه بیاوریدشان.»

چند ماه پیش یک جلد از کتاب سواد و بیاض را (که معلوم بود از سال ۱۳۴۴ در جایی مرطوب مانده و نمیدیده است) از دستفروشی خریده بودم و تصمیم داشتم در آن دیدار از استاد بخواهم که یادگاری در آغازش بنویسند؛ چرا که استاد هر بار با هدیه‌دادن کتاب‌های تازه انتشار یافته‌شان، سبب شرمندگی‌ام می‌شدند.

پس از ورود و آشنایی دوستم آقای علی اصغر میرزایی مهر (استاد تاریخ هنر) با استاد افشار و پرسش و پاسخ‌هایشان، سواد و بیاض را از کیف در آوردم و به طرز عرض کردم که: «جناب استاد! چون سال ۱۳۴۴ من هنوز به دنیا نیامده بودم، این کتاب را به بنده لطف فرموده‌اید.» و کتاب را به استاد دادم. استاد یکی دو دقیقه‌ای به جلد و ورق‌های چروکدار کتاب نگاه کردند و سری تکان دادند و گفتند: «حیف!» و سپس یادداشتی ظریف در آغاز کتاب نوشتند:

امروز ۲۳ فروردین ۱۳۸۸ فاضل هنرشناس آقای حمیدرضا قلیچ خانی این نسخه را که خود داشته‌اند با خود آوردند و وادارم فرمودند که بدترش کنم از آنچه هست. ایرج افشار پس از آن، گپ و گفت از وضعیت نسخه‌های هندوستان شد و

